

درس یکصد و هفتاد و هشتم:

بررسی اقوال و آراء در کیفیت علم پروردگار (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غُرُّ فِي ذِكْرِ الْأَقْوَالِ فِي الْعِلْمِ وَ وَجْهِ الضَّبْطِ لَهَا.

أَوْ غَيْرِ بِالْمَعْقُولِ لَا مَحْسُوسَ *** إِنْ يَتَّجِدَ فَهُوَ لِفَرْفُورِيُوسَ
وَ دُونَهُ قَالِدَاتُ الْإِجْمَالِ مِنْ *** عِلْمٍ فَإِنْ يَكُلُّ الْأَشْيَاءَ رُكْنَ
لِلْمُتَأَخِّرِينَ أَوْ بِالْبَعْضِ *** تَفْصِيلَ الْبَعْضِ لَهُ ذَا الْمَرْضَى^١

مطلب دیگر که مرحوم حاجی در اینجا در باب

اقوال علم باری می‌شمارند این است که علم عبارت

از عینیت با ذات است، نه مغایرت با ذات، همان‌طور

که تابه‌حال صحبت در این بود یعنی ذات با آن علم

متحد است بلکه عین او است و این را به فرفوریوس

نسبت می‌دهند.

فرفوریوس یکی از حکمای یونان بوده است که

مطلب اتحاد عاقل و معقول را ایشان مطرح کرده

است و خیلی مرحوم صدرالمتألهین روی این قضیه

مبتهج است که چنین مسئله‌ای از طرف آنها مطرح

شده است.^۲

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۵۷۱.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۸۹.

انحصار حصول عرفان و معرفت با اتحاد

گرچه بوعلی در مقام رد آن، این قضیه را خیلی انکار می‌کند^۱ ولی این مسئله حق است به جهت اینکه به‌طور کلی عرفان و معرفت حاصل نمی‌شود مگر با اتحاد. سوای این قضیه جهل در موقعیتش ثابت است. این مطلب حتی در مورد معرفت‌های ظاهری هم همین‌طور است، نفس انسان به هر اندازه که اشراف بر ماورای خودش پیدا کند به همان اندازه علم حاصل می‌شود و به هر اندازه که اشراف پیدا نکند به همان اندازه جهل حاصل می‌شود. وقتی که شما به این قالی نظر می‌کنید این نظر شما دارای مراتبی است و من باب مثال برداشتی که شما از این فرش می‌کنید دارای مراتبی است؛ یک مرتبه‌اش مرتبه عکس است، عکسی را می‌بینید که این ظاهر است، این مرتبه عَرَض است، در اینجا شما یک اتحادی با این عَرَض پیدا کردید که توانستید این عَرَض را در وجود خودتان بیابید بعد به یک مرحله عمیق‌تر می‌رسید که مرحله ماهیت این فرش است،

^۱. همان.

دست می‌زنید حواس خودتان را به کار می‌اندازید
حس لامسه را به کار می‌اندازید و می‌بینید که
موجودی است که این موجود زبر است و دارای
خصوصیاتی است دوباره درعین حال مقداری بیشتر
یک نحوه اتحادی با جنبهٔ جوهری این قالی
در این صورت پیدا می‌کنید.

دوباره بیشتر تفحص می‌کنید و بیشتر در این
فرومی‌روید و خصوصیاتش را بهتر ادراک می‌کنید از
ضمّ ضمائم و این مسائل به دست می‌آورید که
من باب مثال این از جنس پشم است، دوباره
درعین حال نفس شما با این خصوصیتی که در اینجا
هست قدری بیشتر اتحاد پیدا می‌کند تا اینکه مطلب
می‌رود و می‌رسد به اینکه شما کاملاً از کم و کیف این
مطلب و این قضیه اطلاع پیدا می‌کنید، دوباره در این
صورت هنوز شما نسبت به خصوصیات این جهل
دارید، آیا واقعاً شما حقیقت پشم را یافته‌اید و آیا
واقعاً می‌دانید فرق بین این و دیگران چیست؟ و آیا
شما به خصوصیات سلولی این آگاه شده‌اید؟! و به
عبارت دیگر [آیا شما به] این مولکول‌ها و این
اتم‌هایی که در این هستند دسترسی پیدا کرده‌اید؟

بر فرض شما هم دوباره به یک صورت ظاهر و حرکت‌هایی که اینها دارند [دسترسی پیدا کنید] آیا به خود آنچه که در درون این شیء متحرک می‌گذرد - به قول این امروزی‌ها - دسترسی پیدا کرده‌اید؟! نه، چه موقع شما می‌توانید به او اطلاع پیدا کنید؟! وقتی که بین شما و آن وجود دیگر افتراقی نباشد. آن دیگر اتحاد وجودی می‌شود، از اینجا دیگر ما در مرحلهٔ عرفان می‌رویم؛ عرفان نظری. از اینجا دیگر می‌رویم در اینکه آن معرفت واقعی برای انسان حاصل نخواهد شد مگر اینکه آن اتحاد واقعی بین نفس و او تحقق پیدا کند، در آن صورت است که می‌توانیم بگوییم: **«يَا عَلٰى يَا يَعْرِفُكَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَا و لَا يَعْرِفُنِيْ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنْتَ و لَا يَعْرِفُ اللّٰهُ اِلَّا اَنَا وَاَنْتَ»**^۱ در اینجا هست آن عرفان واقعی به مرحلهٔ هوهوئیت می‌رسد، هوهوئیت یعنی این ماهیت با آن ماهیت از نقطه نظر حدود ماهوی اتحاد پیدا کنند والا تا وقتی که این دوئیت و افتراق بین این دو ماهیت وجود دارد

^۱ . تأویل الآيات، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۳۳۶ (با قدری اختلاف).

فقط ادراک انسان براساس یک مشترکاتی است که بین این و او وجود دارد، نه اینکه عرفان حقیقی برای انسان نسبت به ماهویت آن شیء پیدا شود، این امکان ندارد.

شما در آنجا نشسته‌اید و بنده هم در اینجا نشسته‌ام، کجا عرفان پیدا می‌شود؟! حالا این بحث افتراق مکانی است، اگر همین افتراق را در حدود ماهوی شخص قرار دهید وقتی که ماهیتی در اینجا هست و ماهیتی هم در مقابلش هست، چگونه می‌خواهند اتحاد برقرار کنند؟! اتحادی نیست بلکه مغایرت است، این معرفت نیست این مغایرت است، این جهل است و چون خداوند متعال با همه مخلوقاتش متحد است لذا به مخلوقاتش معرفت دارد، این مطلب از این باب است. نه اینکه این بالا ایستاده و اشراف دارد! این اشراف فقط برای حدود عرضی است. اگر یک گربه هم جلوی‌تان باشد شما به او اشراف دارید و فقط به حرکتش اطلاع پیدا کنید اما اینکه در مخیله گربه چه می‌گذرد آیا اطلاع دارید؟! این را معرفت می‌گویند؟!!

اینکه الآن چه قصدی دارد و به کدام سمت

می‌خواهد برود آیا شما اطلاع یا معرفت دارید؟! معرفت ندارید. فقط می‌بینید یک چیزی در اینجا هست؛ یک حیوان چهارپایی در اینجا هست که حرکت می‌کند. اینها معرفت محدود است چون الآن نفس شما با این عَرَض متحد شده است لذا شما این عَرَض را در این محدوده می‌بینید و رای او را که دیگر نمی‌بینید پشت را که دیگر نمی‌بینید، احساسی که دیگر [به او] ندارید. پس برای رسیدن به این احساس لازمه‌اش این است که این بینونیت و این مغایرت برداشته شود یعنی شما بیایید، بیایید، نزدیک این حیوان بیایید و بعد بروید، بروید داخل در این حیوان بروید بعد در آنجا خودتان را که یافتید بعد بیرون می‌آیید حالا که نگاه می‌کنید می‌فهمید اینجا چه خبر است.

تعریف ولایت بر نفوس

این اولیا که بر افراد اطلاع دارند این طور است یعنی می‌آیند می‌آیند این [داخل] می‌روند، وقتی که این داخل رفتند، شد یک، بعد بیرون می‌آیند بیرون می‌آیند - اینکه می‌گوییم: بیرون می‌آیند دارم مثال

می‌زنم - بیرون می‌آیند بیرون می‌آیند و بعد حالا که بیرون آمد از همه چیزش خبر می‌دهد این کار را آنها می‌توانند بکنند [ولی] ما نمی‌توانیم.

لذا می‌گویند: ولایت بر نفوس یعنی این؛ ولایت بر نفوس این نیست که شخص اینجا نشسته است بگوید که شما چه در نیت دارید، نه این هنوز مغایرت است. اگر واقعاً یک ولیّ ولایت بر زوایای دل و خصوصیات سِرّ و ضمیر و هویدای شخص داشته باشد این نحوه ولایت را دارد همان‌طور که در خودش گرسنگی و سیری را وجدان می‌کند و نمی‌توانیم بگوییم که دروغ می‌گوید. مثلاً من الآن گرسنه‌ام یا صبحانه خورده‌ام سیر هستم، حالا شما صد دفعه بگویید که آقا دروغ می‌گویی بیخود می‌گویی، حالا من در خودم این احساس را می‌کنم یا الآن دلم درد می‌کند - من باب‌مثال می‌گویم - شما بگویید که نه آقا! خیالات است، بابا دارد درد می‌گیرد!

حقیقت اتحاد وجودی

به قول یکی از دوستان سابق قلبش درد می‌کرد پیش دکتری رفته بود، دکترش همین‌جا بود،

می گفت که آقا اینجا من درد می گیرم، دکتر
می گفت که خیال می کنی! درد اجازه نمی دهد
شب ها بخوابم، می گوید که خیال می کنی! حالا بگو
از معده ات هست، بالأخره درد که هست تو بگو از
قلب نیست، چون نمی فهمد لذا می گوید که خیال
می کنی! بابا وقتی که درد هست دیگر خیال نیست،
درست است؟! این قضیه هم همین طور است؛ قضیه
این است که آن می آید و اتحاد وجودی پیدا می کند
با آن شخصی که در مقابل است، وقتی که اتحاد
وجودی پیدا کرد آن وقت می شود گفت که
﴿يَعْزُبُ عَنْ هُ مِثَّ قَالَ ذَرَّةٌ﴾؟! ﴿لَا يَعْزُبُ
عَنْ هُ مِثَّ قَالَ ذَرَّةٌ﴾! دیگر هیچ زاویه ای از
زوایای وجودی مخفی نیست! پلکش را به هم بزند
او می داند! این پلکش را به هم می زند آنجا کنتور
می اندازد، او یک خیال می کند آنجا کنتور می اندازد،
او یک نیّتی می کند آنجا کنتور می اندازد، ابداً!
همان طور که اگر یک وقت از مخیّله شخصی چیزی

^۱ . سوره سبا (۳۴) آیه ۳. معادشناسی، ج ۶، ص ۱۱۵:

«از خداوند پنهان نمی شود، به اندازه سنگینی یک ذره در آسمانها و نه در زمین.»

خطور کند نمی تواند این امر وجودی را از خودش
دفع کند - اگر نسبت به ولیّ چنین مقایسه ای کنیم
می توانیم بگوییم که - هر مسئله ای که می گذرد دیگر
نمی تواند از مسئله ولیّ دور باشد، این را اتحاد
وجودی می گویند.

اتحاد سالک با مراتب وجودی ای که طی کرده است

البته خواستم بین فلسفه و عرفان در اینجا یک
مزجی بکنم به خاطر اینکه این قاعده فرفوریوس
قاعده بسیار متین و قاعده بسیار حقیقی است، هم در
فلسفه و هم در عرفان عملی چنین مسئله ای هست؛
لذا سالک در مراتب وجودی که طی می کند به هر
عالمی که می رسد با آن عالم اتحاد برقرار می کند
یعنی متحد می شود، واقعاً متحد می شود که این دیگر
از اسرار عالم وجود است، این از اسرار [است] که
در عین اینکه یک اتحادی در واقع وجود دارد و روی
این اتحاد پرده افتاده است، نه اینکه اتحاد بعد برقرار
می شود، نه! الآن اتحاد هست ولی روی آن اتحاد
پرده افتاده است، در عین حال این پرده باعث می شود
هر وجودی خود را مستقل از دیگری ببیند.

عرفان یعنی رفع این پرده و رسیدن به آن اتحاد واقعی و حقیقی. آن اتحاد حقیقی واقعی چیست؟ وجود منبسط است که وجود پروردگار است بنابراین اینکه می‌گوییم: احاطهٔ پروردگار بر اشیاء احاطهٔ علی است به این معنا است که احاطهٔ اتحادی است چون عیناً و خارجاً متحد است! نرسید! صریحاً بگویید که چون عیناً و خارجاً با همهٔ موجودات متحد است به این می‌گویند: «وحدت وجود و موجود»! وحدت وجود و موجود یعنی اتحاد عینی با همهٔ موجودات، چون این اتحاد مؤثر است لذا اطلاع پروردگار بر اشیاء هم اطلاع ولایی است. از این باب است. شما اشکال داشتید؟

تلمیذ: شما قبلاً فرموده بودید که نسبت به اینکه ... وجودی تا حدودی حل شد مسئلهٔ دیگر اینکه بنابراین قاعدهٔ وحدت وجود و موجود ... دیگر ما بحثی که در عرفان به نام ظاهر و مظهر مطرح است نداریم؟

توضیحی در باب وحدت وجود و موجود

استاد: همان موجود می‌گوید که ﴿كَسْرَابٍ

بِقِيعَةٍ يَحْ سَبَّهُ الظَّمُّ أَنَّ مَاَءٌ^۱ ما موجود را
 به عنوان تعین در اینجا می بینیم یعنی آن وجود یک
 جنبه ظهوری در آنجا به خود می گیرد. حالا صحبت
 در این است که آن جنبه ظهوری که این وجود به
 خود می گیرد آیا او را از این حقیقت وجود جدا
 می کند و او را از نسخه دیگری می کند؟! یا همان
 وجود واحد است که این جنبه را به خود گرفته
 است؟! اگر آن وجود واحد باشد لذا هزار جنبه هم
 به خود بگیرد دوباره در این صورت از اتحاد که بیرون
 نرفته است، دوباره همان موجود است که حقیقت
 این ظهور همانی است که باطن و داخلش هست، آن
 [باطن] خودش را به این شکل نشان می دهد،
 خودش را به آن شکل نشان می دهد، خودش را
 این طور نشان می دهد و چون عَرَض یک امر مجازی
 است پس آن امر حقیقی اصل است لذا در اینجا
 می گوئیم: همین که الآن این موجود به این صورت
 درآمده است، این به صورت درآمدن، این را از

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۳۴:

«و کسانی که کفر ورزیده اند، کردار آنان هم چون سرابی است که در زمین
 خشک و لم یزرعی واقع است.»

صورت دیگر جدا نکرده است چون باطنش با آن
مظهر دیگر اتحاد دارد لذا این دوتا صورت در واقع
یکی هستند؛ صورت‌ها تفاوت می‌کنند ولی آن ذو
صورة واحد است، این را وحدت وجود و موجود
می‌گوییم. این مطلب مرحوم فرفوریوس بود.

ما مرحوم را فقط نباید به مسلمان‌ها بگوییم! این
حکمای بزرگ همهٔ اینها مرحوم هستند! شخصی
می‌گفت: مرحوم بوعلی، یکی می‌گفت که چرا
می‌گویی مرحوم بوعلی؟! اینها خیال می‌کنند که فقط
به مرحوم شیخ باید «مرحوم» گفت! بعضی از ترک‌ها
می‌گفتند: «شیخ مرحوم»! ما پیش شخصی مکاسب
می‌خواندیم که او جاها را عوض می‌کرد و می‌گفت:
«شیخ مرحوم»! خدا این‌طورش کرد! نه آقا! به
بوعلی هم باید مرحوم بوعلی بگوییم، مرحوم
بوعلی، مرحوم فارابی، مرحوم فلان، همهٔ اینها
مرحوم هستند. [اینها فقط می‌گویند:] مرحوم
آخوند، مرحوم شیخ و مرحوم سید مثل اینکه از همهٔ
اوّلین و آخرین این علم بالغلبهٔ برای این سه‌تا شده
است!

تلمیذ: ... انبیا...؟

استاد: جنبه اشراقی دارد.

تلمیذ: آن نحوه از اشراقات که عرفا و اولیا خدا داشتند که [این حکما] نداشتند، غالباً افراد ... بودند...

اساس و بنای مکتب افلاطون و سقراط

فرق مکتب ارسطو با مکتب افلاطون و

سقراط

استاد: ببینید اینها هم اهل ریاضت بودند آنها برای خودشان افرادی بودند که ... مثلاً همین سقراط جایگاه عبادت داشت؛ برای خودش یک جایی درست کرده بود و کسی را راه نمی داد مثلاً افراد یا شاگردانش باید چه باشند و چه باشند، یک کتاب خیلی مفصل وجود دارد که در احوالات و طرز تربیت و تزکیه سقراط نسبت به خودش و شاگردانش است. ما نمی توانیم بگوییم که همه اینها سر خود بوده است بلکه اینها با این علوم و حالات خودشان، خیلی از مسائل خودشان را از باب کشف و امثال ذلک می فهمیدند.

اصلاً مسلک افلاطون مذهب کشف است ولی

ارسطو که آمد، گفت: ما نمی‌توانیم مسائل را به‌نحو کشف و امثال‌ذلک برای مردم بیان کنیم بلکه باید اینها را در قالب مردم و به زبان مردم بیاوریم لذا ارسطو مسلک مشاء را به‌وجود آورد که همان مسائل افلاطون و [امثال او] را با فکر، منطق و عقل بیاورد و برهانی کند.

شخصی از آقای مطهری این مسئله را شنیده بود که می‌گفت:

من مسائلی که علامه طباطبائی - رضوان تعالیٰ الله علیه - کشف می‌کرد را برهانی می‌کنم و به‌صورت علمی می‌کنم.

حالا نه‌اینکه خودش ادراک کند بلکه چون می‌دید که خودش در کشفیاتش صادق است و کشفش کشف صحیح است، لذا این را به‌عنوان یک اصل موضوعی می‌پذیرفت و روی آن شروع به کار کردن می‌کرد.

ارسطو هم همین‌طور بود. اینها افرادی نبودند که بدون اتصال این مسائل را ادراک کرده باشند البته اگر شما صرف‌نظر از این قضیه بخواهید مطلب را فقط

به مطلب فلسفی محدود کنید، دوباره مسئله قابل برهان هست یعنی کاری به عرفان نداشته باشید، ولی هیچ وقت اطلاع و علم حقیقی به واسطه بینونیت برای انسان پیدا نمی شود مگر اینکه انسان بر آن زوایای حقیقی آن امر احاطه پیدا کند و آن احاطه همان اتحاد است که واقعاً متحد شود.

از اینجا بوده است که بوعلی هم همین درد را داشته است ولی این مطلب را قبول نکرد و جای تعجب است که چطور مطلب فروریوس را قبول نکرده است ولیکن چنین مطلبی را گفته است که ما قادر بر اطلاع بر فصول اشیاء نیستیم بلکه فقط یک ممیزاتی را از اشیاء به عنوان فصل در نظر می آوریم.^۱ این را از این جهت گفته است، جناب بوعلی هرچه هم فکر کنی هرچه هم می خواهی نابغه باش و هرچه هم می خواهی باش ولی وقتی که یک گوسفند در جلوی شما هست چطور از مافی الضمیر این می توانی اطلاع پیدا کنی؟! چطور می توانی از خصوصیت نفسانی این اطلاع پیدا کنی؟! نمی شود،

^۱ .التعلیقات، ص ۳۴.

او این قضیه را فهمیده است لذا گفته است که ما یک اطلاع بر اشتراکات و بقیه ممیزات و امثال ذلک می‌کنیم و اسم اشتراکات را جنس می‌گذاریم و آن را اسمش را ... می‌گذاریم، این مطلب از این قرار است.

روایاتی هم در این زمینه داریم. البته روی این روایات تحقیق نشده است اما خوب است که نسبت به این مسائل تحقیق شود و تعریف‌هایی هم در این زمینه از بعضی از حکمای گذشته آمده است و وقتی که ما همین مسائل را نگاه می‌کنیم همان **ما بعد الطبیعیه** ارسطو یا مطالب افلاطون و سقراط و مکتب آنها، می‌بینیم که اینها حکمایی بودند که نمی‌شود بدون اتصال به این مطالب و به این مسائل رسیده باشند.

این مسئله دروغی را که هم نقل می‌کنند: افلاطون در زمان حضرت عیسی علیه‌السلام ایمان نیاورد و گفت: تو برای عقول ناقصه آمده‌ای و عقل من کامل شده است [صحیح نیست] اصلاً بین افلاطون و حضرت عیسی صدها سال فاصله بوده

است و جعل کرده‌اند.^۱

البته [راجع به] جالینوس چنین چیزی می‌گویند که آن‌هم معلوم نیست درست است یا نه. جالینوس طبیب بوده است. یک چیز نقل می‌کند که او حضرت عیسی را خیط کرد، حضرت عیسی کور شفا می‌داد او هم مثلاً یک دوا در چشم مریض ریخت بینا شد و...، یک چیزهایی می‌گویند که با حضرت عیسی مقابله می‌کرد. اینها چرت‌وپرت‌هایی است که درآورده‌اند، حضرت عیسایی که از یک بزمجه بخورد با افراد دیگر فرقی نمی‌کند! البته نسبت به جالینوس هم شاید اشتباه باشد و دروغ درآورده باشند به‌خاطر اینکه کار انبیا را [مسخره] کنند اما قطعاً نسبت به افلاطون و امثالهم این مطلب صحیح نیست.

چرا سراغ آنها برویم، در همین جمهوری اسلامی خودمان مسخره می‌کنند! بله، در همین جمهوری اسلامی خودمان در رادیوی مشهد بچه‌ای عروسکی داشت، نمایشنامه بود، این عروسک پایش شکسته

^۱. مصدر در حال بررسی

بود بعد پدرش این عروسک را به پنجره فولاد آویزان می‌کند که امام رضا علیه‌السلام عروسک را شفا دهد، صبح بیدار می‌شود می‌بیند که عروسکش شفا پیدا کرده است و بالای متکایش یک عروسک قشنگ هست که دست و پا هم دارد، پدرش می‌گوید که این را امام رضا شفا داد! بعد می‌گوید: بچه‌ها این را امام رضا شفا نداد، پدرم به خاطر اینکه دل من را خوش کند رفت یک عروسک خرید و بعد گردن امام رضا انداخت که شفا داد!

بله الآن هم هست. خیلی خوب و بهتر از آن زمان هست! اگر در آن زمان روایت بود الآن بالعین مشاهده می‌کنیم که مقدسات را این‌طور مسخره می‌کنند، الحمدلله!
تلمید:...

استاد: بله مشهد بوده است، اخیراً یکی دو ماه پیش.

نه خیر آقا! خیلی دقیق و حساب شده و خیلی خوب دارد زیرآب زده می‌شود و متأسفانه:

چطور آخر این قضایا و این مسائل...، به جان شما اگر من بودم آن واقعه فردوسی که آن خبرنگار رفت با او مصاحبه کرد، اگر قدرت دست من بود تمام تلویزیون مملکت را دینامیت می‌گذاشتم! چه کار کردند آقا! بزرگ‌ترین اهانت را به اسلام کردند! چه کسی حرف زد؟! از بالا تا پایینشان چه کسی حرف زد؟! یعنی بیاید مسخره کند بگو: درود، سلام یعنی چه؟!!

من به آمریکا برای دکتر سجادی تلفن کردم، پیغام گیر - سکرت تلفن - شروع کرد: بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليكم بعد پیغام خارجی. این یک آدم قوی، بچه‌مسلمان اوّل بسم الله الرحمن الرحيم می‌گوید بعد GOD و از این حرف‌ها. بعد اینها می‌گویند که اصلاً اسلام؟!!

در آن قضیه این آخوندها چه کار کردند؟! سرشان را پایین انداختند! اما اگر یک قضیه‌ای پیش بیاید بخواهد به تریش این آقایان بربخورد یک آقای

^۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۴۳ - مهلت دادن موسی علیه‌السلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین.

سروشی دربیاید بگوید که نان‌هایی که می‌گیرید
فلان است! آخوندها فلان هستند، آن آقا از آن طرف
درمی‌آید دیگری از آن طرف درمی‌آید، این یکی
کنفرانس می‌دهد، آن یکی علیه او فلان می‌کند! این
درد از اوّل بوده است. او یک آدم مأموری است که
دارد تیشه به ریشهٔ دین می‌زند یعنی صحبت در این
است که ما هم نفع نداریم؟! اینها در مسائل اساسی
مانده‌اند آن وقت می‌گویند: او دارد ولایت فقیه را زیر
سؤال می‌برد! جنجال راه می‌اندازند، این طرف
می‌کنند، آن طرف می‌کنند، چه کار می‌کنند!

حالا باز هم خوب هست آن آقای خمینی که یارو
گفت که اوشین از حضرت زهرا بالاتر است، گفت:
اعدامش کنید، فلانش کنید! من به بنده خدایی آن
موقع گفتم، گفت اصلاً چیزی نبوده، اشتباه شده
است! گفتم: عجب! اشتباه شده؟! دقیقاً حساب شده
است! آن کسی که متصدی هست در موقع پخش این
مطلب به مسافرت رفته، بعد می‌گویند که آقا این
مسافرت رفته و نبوده است، این هم که آمده پخش
کرده آدمی بوده که اصلاً سر مورچه‌اش چه باشد که

کله پاچه‌اش...، این حرف‌ها حالی‌اش نبوده است،
تمام شد و رفت، یک ماه برای او زندان بُر، دو هزار
تومان این را جریمه بکن، دوتا شلاق هم به این بزن،
تمام شد رفت پی کارش! این طرف مصاحبه را بَبُرند،
آن طرفش را بَبُرند، یک تکه وسطش را بگذارند بعد
هم آقا مسافرت برود!

الآن قانون گذاشتند که حرف‌های خارجی را
عوض کنند! تمام اینها نقشه است که عربی [را
عوض کنند]! می‌گویند که نه ما همه را با هم
می‌خواهیم عوض کنیم! چون خاطرشان جمع است
که لاتین برداشته نمی‌شود و وقتی مردم به هم
می‌رسند آن مرسی را می‌گویند! اما مُتشکرم باید
برداشته شود! بر فرض هم حرف خارجی را
برداشتند، آرزوی بعدی‌شان چیست؟! این عربی باید
برداشته بشود! این مهم است حالا خارجی را بردارند
به جایش فارسی می‌گذارند.

وقتی آن قانون را تصویب کردند یک نفر در
مجلس بلند نشد بگوید که آقا این خارجی را بردارید
اما عربی را بگذارید، این همه عمامه‌های سیاه و سفید
جمع شدید یک نفر نیامد بگوید! دیگر تصویب

کردند که لفظ خارجی باید برداشته شود؛ چه عربی
چه غیرعربی! کجا هستند؟! زبان قرآن را بردارید!
زبان نماز را بردارید!

امسال در همین مدینه با مسئول تلفن و تلگراف
که آدم فهمیده‌ای بود یک صحبت پیش آمد، در
حرف‌هایم یک جمله‌ای را نتوانستم به او بفهمانم و
اسمش را نمی‌دانستم [لاتین گفتم] بعد او شروع کرد
با من لاتین صحبت کردن، گفتم که شما چرا عربی
حرف نمی‌زنید؟! این چه وضعی است برای ملت
پیش آمده؟! من سه سال پیش آدم این‌طوری نبود!
دارند عربی را از بین می‌برند! در همین ایران ما دارند
عربی را از بین می‌برند، این همه علمای ما زحمت
کشیدند زبان مردم را عربی کنند. بله من یک ایرانی
هستم اما هیچ ناسیونالیسم نیستم، به اصطلاح سستی -
آنها tradition می‌گویند - نیستم من اصلاً دنبال
این چیز نیستم که تعصبی داشته باشم.

گفت که بله این مسئله، خیلی مسئله مهمی است،
باید این مسئله تحقیق بشود، پیگیری بشود. آقا این
اصلاً دیگر من را رها نمی‌کرد! گفت که من این

حرف‌ها را دارم الآن می‌شنوم! اصلاً شما کی هستید؟! من می‌خواهم با شما دوست بشوم! قرار گذاشتیم که شب دیگر که من دوباره می‌خواستم اینجا بیایم و به تهران تلفن کنم [او را بینم]، آمدم شیفتش عوض شده بود من تب هم داشتم و دیگر حوصله نداشتم که بایستم، تلفنم را زدم و برگشتم و به منزل آمدم.

ما داریم با دست خودمان ... آقا خیلی این اواخر نسبت به این قضیه اذیت شدند، مقام جمعیتشان اقتضا می‌کرد که نسبت به این قضیه و مسائل حساسیت نشان بدهند اما حالا ما خیلی ککمان نمی‌گزد! به درک! ولی آنها که این‌طور نبودند، آنها اذیت می‌شدند، ما می‌گفتیم که چشم مردم درآید! بگذار نسلشان را بکنند! اما اولیا که جامعیت دارند واقعاً ناراحت می‌شوند و حساسیت نشان می‌دهند، از آن طرف هم دارند کار خودشان را انجام می‌دهند و سرشان را به چه چیزهایی ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد